

منوچهر جمالی

# بهمن ، « خردِ راد » است نه « آموزگار اندیشه ها »

بهمن ، خردش را بشیوه جوانمردی ، به همه انسانها میبخشد

تفاوت « آموزگار » با « راد »

بهمن، آموزگار اندیشه نیست  
که « پیمان حاکمیت + تابعیت » ، با مردمان ببندد

اصطلاح « به = هو = وهو = بهو » که پیشوند بهمن یا هومن باشد ، تصویر نیست که دارای معانی گوناگون میباشد ، که همه باهم ، يك خوشه به هم پیوسته اند . یکی از برجسته ترین معانی « به » ، که صفت برجسته بهمن = هومن است ، « رادی » بوده است . بهمن یا هومان در این راستا به معنای « مینوی رادی یا اصل و بن جوانمردی » است ، و چون رادی ، گوهر خداست ، پس هر رادی ، رد است . این معنی را میتوانیم از راه غیر مستقیم ، کشف کنیم . آنچه امروزه ، بنامهای اندیشه یا خردنیک + گفتار نیک + کردار نیک نامیده میشود ، وجانشین اصل سه تا یکتائی فرهنگ اصیل ایران شده است ، دراصل : هومت humat + هومت huxt + هوورشت huwarsht نامیده میشود . « نیک » ، جایگزین « وهو = به = هو » شده است . البته سه مینوی فرهنگ

ایران ( انگره مینو + سینتا مینو + وهومینو ) ، که تخم زمان بوده اند ، هر سه ، صفت « به » را داشته اند . پس « به » ، بیان « اصل کیهان و زمان و زندگی » بوده است .

صفت « به = هو » ، در بهمن یا هومن ، روشن و برجسته است . هو در کردی که دارای معنای بسیار و زیاد + انگیزه + خنده + خود ... است که همه گواه بر این « اصل رادی بودن » هستند .

« راد ویا رد » ، دیگران را میانگیزد تا خود را بزایند ( خود را بیافشانند ) ، و آنها را تابع و معلول خود نمیسازد . روز سی ام که انگره مینو باشد ، « روز به » یا « به روز » خوانده میشود ( آثار الباقیه ) ، و گل روز یکم ماه ، یاسمین است ، و در عربی ، به یاسمین ، « عشبه » گفته میشود ( تحفه حکیم موعمن ) که معرب « اش به = اشم وهو » میباشد که نیایش زرتشت ، خطاب به اوست . اکنون نگاهی به مهمترین کارهای نیک ، یا کارهای « به » میاندازیم که در مینوی خرد ، بخش ۳ آمده است . نامه مینوی خرد که همان آسن خرد باشد ، به یقین ، نوشته ای بسیار کهن بوده است که سپس با دستکاریهای ، جزو ادبیات زرتشتی ساخته شده است . این دستکاریها را میتوان باز شناخت و از اصل متن ، جدا ساخت . با شناخت این کارهایی که نیک یا « به » شناخته میشوند ، میتوانیم ویژگی این سه مینو ، به ویژه « هومن » را بشناسیم ، چون هومن یا بهمن ، مینوی این سه مینو ، یا اصل درونی و نهفته و میانی آنهاست . بدینسان از راه غیر مستقیم ، میتوانیم معنای اصلی اصطلاح « به » را بیابیم . در الهیات زرتشتی ، اصطلاح « به » معنای دیگری پیدا کرده است که از معنای اصلیش ، بیگانه است . مهمترین « به کاری » و یا « به کرداری » ، بنا بر مینوی خرد ، عبارتند از :

۱- رادی ( رادی در دانش ، و رادی در خواسته ) .  
 رادی ، جوانمردیست . جوانمردی که « افشانندگی هستی خود » باشد ، برترین ویژگی گوهر بهمن است ، که در خرم و بهرام پدیدار میشود و با آنها بهمن میآمیزد با انسان (= جمشید) میآمیزد و در او پدیدار میشود . جوانمردی و

رادی ، بخشش ملك يا قدرت خود نیست ، بلکه افشاندن هستی « خود » است . یهوه و پدر آسمانی و الله ، از دید گاه فرهنگ ایران ، هیچکدام ، راد نیستند . بخشیدن چیزی که ملك خود هست ، بخشیدن خود نیست « رد » و « راد » ، در اصل ، يك واژه بوده اند ، و هم معنایند . این صفت که صفت گوهری سیمرخ و بهمین بوده است ، برضد اصل قدرت و مالکیت است ، و به همین علت ، به سران روحانی ، رد و راد میگفته اند ، که از داشتن مقامات قدرت و از مالك بودن ، می پرهیزیدند .

رد پای این اندیشه ، در همان داستان جمشید در شاهنامه باقی مانده است ، که این سران روحانی که در واقع همان ردان باشند ، و کاتوزیان نیز خوانده میشدند ، کارشان « پرستاری کردن از جان » است ، و جایگاهشان در کوه بوده است ، که نیایشگاه سیمرخ بوده است . از جمله ، آنها ، کودکان یتیم را ، در آنجا به کردار فرزندان سیمرخ ، می پرورده اند ، و فرزندان سیمرخ میشمرده اند ، و بر پایه این آئین ، فریدون كودك ، یا زال كودك ( افگانه = سند ) را آنجا برده اند ، چون در این نیایشگاه ، هر جانی از گزند در امان بود ( بست نشستن ) :

گروهی که کاتوزیان خوانیش      برسم پرستندگان دانیش  
 جدا کردشان از میان گروه      پرستنده را جایگاه کرد کوه  
 بدان تا پرستش بود کارشان      نوان پیش روشن جهاندارشان  
 در گزیده های زاد اسپرم ( ۲۷ پاره ۴ ) دیده میشود که « یزش »  
 را به همان معنای « رادی » بکار می برد . پرستیدن و یستن و رادی کردن ، هم معنا هستند . چنانکه میآید که « یزش مردم ( پرستیدن مردم ) ، رادی بردانش و خواسته ( مال ) است . یزش گوسپندان ، علف دادن و کم آزاری و پیمانداری ( اندازه نگهداشتن ) است ... » . رابطه با يك جان ، همان رابطه با همه جانها یا جانان است که سیمرخ باشد . بنا براین ، پرستش خدا ، همان پرستاری کردن از مردمان و جانوران و گیاهان است .  
 به عبارت سعدی ، پرستش ( عبادت ) بجز خدمت خلق نیست .  
 راد و رد بودن ، به معنای کسی است که بشیوه جوانمردی و «

خود افشانی» ، جانها را می پرورد، و از آنها پرستاری میکند .  
 نه برای پاداشی که از این کار راد منشانه ، در کسب قدرت و  
 مالکیت دریافت خواهد کرد. از این اصطلاح ، سپس سوء استفاده  
 شده است ، و سرور روحانی ratu، به کردار يك پایگاه قدرتی  
 بکار برده شده ، که نبوده است .

چنانچه در گزیده های زاد اسپرم مانده است ( بخش ۲۷ ، پاره ۴  
 ) « ... یزش مردم ، رادی بردانش و خواسته است » . یزش خدا ،  
 همان یزش مردم ، یزش جانور و گیاه و حتا یزش پیشه خود است  
 . و یزش ، رادی در این کارهاست . یزش و پرستش ، این نیست که  
 کسی به فلان مسجد و کلیسیا و کنیسه و معبد برود ، و خدایان را  
 با سجود و رکوع و ... تعظیم و تجلیل کند . خدا ، درگستره هستی  
 است، و گوهر خدا ، رادی و افشانندگیست که در هر انسانی نیز  
 هست .

رادی خرد ، اینست که هستی و گوهر خرد را در گستره وجود ،  
 بیفشاند . گوهر خرد خود را ، به همه ، هدیه بدهد . همه باهم ،  
 سرچشمه خرد شوند . خرد ، در انحصار او نماند . هنگامی خرد  
 در انحصار او بماند ، او مالک خرد و قدرت میشود . اساسا یکی  
 از معانی « راد » ، حکیم و دانشمند و سخنگوی و خردمند است .  
 پس گوهر خرد و خردورزی را که اندیشیدن باشد ، جوانمردی  
 میدانسته اند . نه اندیشه و دانائی برآمده از خرد را ، به دیگران  
 در ازای تابعیت دادن ، بلکه خود خرد را میان همه پخش کردن تا  
 همه بیندیشند و سرچشمه اندیشه ودانائی بشوند. در واقع  
 جوانمردی، این همانی با خردمندی دارد و واژه رادی ، دارای این  
 دومعنی باهمست . یکی از معانی بهمن ( برهان قاطع ) ابر بارنده  
 است ، که همان سیمرغ و پیکر یابی « اصل افشانندگی یا  
 جوانمردی » است . کار نیک و اندیشه نیک و گفتار نیک ، یا نیکی  
 بطور کلی ، از دید گاه الهیات زرتشتی ، کار و گفتار و اندیشه  
 ایست که انسان طبق خواست اهورامزدا بکند . خواست او ، معیار  
 تشخیص نیکی ( بهی ) است ( گزیده های زاد اسپرم بخش یکم ،  
 پاره ۱۴ ) و این خواست را از گفته های زردشت میتوان شناخت

. ولی رادی ، فراریختن گوهر ژرف انسان است . چنانکه بهمن = هومن که مینوی مینو است ، همین اصل انسانست . رادی و جوانمردی و کرم و سخاوت ، « کردار به = به کاری ، به اندیشی ، به گفتاری » فراسوی ایمان به هر دینی و عقیده ای و مذهبی و مسلکی و حزبی است . رد پای این اندیشه بسیار بزرگ در فرهنگ ایران ، سپس در عربستان ، و در عرفان ایران ، باقی ماند .

جوانمردی و کرامت و سخاوت و « حر » بودن ، ارزشهای ارجمند فراسوی ایمان به مذاهب و ادیان میگردند . این « خرد راد » ، این « ارکه کیهانی » که جوانمرد و افشاننده است ، و « هستی خود را به جهان هدیه میدهد » ، دوگونه اخلاق و دو گونه معیار اخلاقی را نمیشناسد . خرد راد ، که خرد بهمنی و خرد جمشیدیست ، معیار رفتار جداگانه برای « درون گروه » ، و معیار رفتار جداگانه برای « برون گروه » ، یا بسخنی دیگر ، دارالسلام و دارالحرب و احباب و اغیار، خودی و غیرخودی نمیشناسد .

همه ادیان سامی ، دوگونه و دو معیار اخلاقی و اجتماعی و حقوقی و سیاسی دارند . از یکسو ، معیار رفتار با همدینان و هم مذهبان ، و از سوی دیگر ، معیار رفتار با خارج از دینان ، و کافران و مشرکان و دیگر اندیشان . اخلاق برون امتی و اخلاق درون امتی ، اخلاق درون قومی و درون ملتی ، و اخلاق برون قومی و برون ملتی . این شیوه اخلاق ، تنها محدود به رابطه میان عیسوی با مسلمان نمیشود ، بلکه همین شیوه ( دو معیاره گی اخلاق ) به میان مذاهب خود یک دین نیز کشیده میشود . در اصول کافی دیده میشود که شیعیان ، با اهل سنت ، چگونه رفتار میکنند ! در اسلام ، اخوت و احسان و عدالت و شفقت و ..... همه ارزشهای درون امتی و درون گروهی هستند . به محضی که از دایره همدینان و هم مسلکان خارج شدند ، این معیار ها ، واژگونه میگردند . در حالیکه فرهنگ ایران ، در رادی و جوانمردی که گوهر اصلی خدایانش هست ، نخستین بار ، اخلاق یک معیاره ،

اخلاق برابر با همه بشریت را آورد . جان ، درون امت و برون امت ، درون گروه و برون گروه ، درون قوم و بیرون قوم را نمیشناسد . در فرهنگ ایران ، جان ، و طبعا خرد ، که چشم جانست ، بر ایمان ، اولویت دارد . اصطلاح « ارزش » امروزه از سازندگان اسلامهای راستین در ایران ، به لجن کشیده شده است . به معیارهای دو اخلاقه اسلامی ( که یکی را در پشت دیگری ، پنهان میسازند ) ، « ارزش » میگویند !

در پس هر ارزشی ، ضد ارزش نهفته و معتبر است . ولی در حقیقت ، ارزش ، به معیارهایی اطلاق میشود که جهانشمول است و همه بشریت را در بر میگیرد . خرد بهمنی که خرد شهر ساز جمشیدیست ، دو معیار برای شهروندان خود نمیشناسد .

« شهروند » ، يك ویژگی عمومیت که از خرد راد برمیخیزد . جامعه موقعی مرکب از شهروندانست که شهر خرد باشد ، و جامعه ، موقعی مرکب از موعمنان است که شهر ایمان باشد . تنها مسلمان و شیعه ( موعمن به يك آموزه ) شهروند نیست . شهروندی ، انبازی و همکاری و همکامی و همدردی افراد اجتماع را ، فراسوی ایمانشان ، بر پایه خرد نشان میدهد . این همان خرد بهمنی و جمشیدیست . اسلام با کافرو مشرک و ملحد و مرتد ، اخلاق دیگری دارد ، و با هم مذهبان خود ، اخلاق دیگر . سده هاست که در اسلام ، معیار همدینی هم ، هیچگونه اعتباری ندارد ، و فقط معیار هم مذهبی بودن معتبر است . هفتاد و اند مذاهب اسلامی ، معیار همدینی را معتبر نمی شناسند . چگونه میشود بر پایه چنین اخلاق درون مذهبی ، از پدیده « شهروندی » سخن گفت ؟

شهروندی با « شهر خرد » کار دارد ، نه با « شهر ایمان » . این خرد همگانست که امور شهر خرد را حل و فصل میکند و این ایمان همگانست که امور شهر ایمان را حل و فصل میکند . اینست که جوانمردان ، در دوره چیرگی عرب و اسلام ، نقشی را که در این زمینه در ایران ، برای نگاهداشتن « ارزشهای اخلاقی جهانی ، فراسوی ایمان » ، بازی کرده اند ، فوق العاده مهم است . حقوق

بشر و پدیده جدائی حکومت از دین ( که همان شهر خرد ، بجای شهر ایمان باشد ) ، و برابری و آزادی دردموکراسی ( عدالت یکسان برای همه ، حکومت یکسان برای همه و از آن همه ) برپایه این گونه ارزش بنا میشود ، نه بر اخلاق اسلامی یا یهودی و مسیحی . این یکی از بزرگترین ستونهای مدنیت است . جوانمردان و عرفا ، سده ها برضد این « دومعیاره بودن اخلاق در اسلام » ، جنگیده اند . نفی دومعیاره بودن از قرآن ، نفی اسلامست .

در اسلام ، حق به موجودیت انسان در اجتماع ، و حق مساوی به عضویت در اجتماع ، فقط بر پایه « ایمان » ایجاد میگردد ، نه بر پایه « خرد بهمنی و یا خرد جمشیدی ، که با آن میتوان شهر خردانسانی را ساخت » . اینکه ایثار و کرم و سخا ، ارزشی فراسوی کفر و دین است ، ریشه پیدایش « اخلاق و ارزشهای فراسوی ادیان سامی و زرتشتی » گردیده است . از آنجا که رادی رابطه مستقیم با طرب و موسیقی دارد ، رد پایش در این اندیشه مانده است که انسان در طرب و رقص ، اهل ایثار میگردد ، و بهترین گواه براین همان واژه « دست افشانی » است . چنانکه مولوی گوید :

برجه طرب را سازکن عیش و سماع آغاز کن  
خوش نیست آن دف ، سرنگون . نی ، بی نوا آویخته  
دف دلگشاید بسته را ، نی ، جان فزاید خسته را  
این دلگشا ، چون بسته شد ؟ و آن جانفزا ، آویخته ؟  
امروز دستی برگشا ، ایثار کن جان در سخا  
با کفر ، حاتم ، رست ، چون ، بد در سخا آویخته

محمد نیز این عنصر فراسوی اخلاق دینی جوانمردان را میشناخته است . چنانکه در جامع الکبیر در حدیثی میآید که « روی ان مجوسیا دخل علی رسول الله صلی الله علیه فاخرج من تحته وسادة حشوها لیف و طرحها و اقبل یحدثه فلما نهض قال عمر : هذا مجوسی . فقال قد علمت و لکن جبرئیل علیه السلام یامرني ان

اکرم کل کریم» . آورده اند که مجوسی بر پیغمبر درآمد و حضرت بالشی را که از لیف خرما پر بود از زیر خود برآورده و برای وی افکند و پیش آمده با او سخن گفت ، چون برخاست عمر گفت که این مجوسی بود . پیغمبر فرمود دانستم ولیکن جبرئیل مرا فرمان رسانید که هر جوانمردی را گرامی دارم . « ابن رسته در اعلق النفیسه میتویسد که « .... مجوسیت در قبیله تمیم راه یافته بود .... و قبیل قریش ، زندقه را از اهل حیره فراگرفته بودند . » . مجوس و زندقه همان خرمدینان ( پیروان زخدایان ) در ایران بودند ، و « لنبک آبکش » همان خدای جوانمرد آنها بود ، که برای بهرام ، سالکی که جشن و سپنج میجوید ، جشن میگیرد و به او سپنج میدهد ، و همین بهرامست که در یهودیت نام جبرئیل به خود میگیرد ، و در اسلام ، تبدیل به فرشته مقرب وحی جنگ میگردد . رد پای اینکه جوانمرد ، پای بند ارزشهای اخلاقی فراسوی ادیانست در داستانهای سعدی از جوانمردی نیز باقی مانده است . اینکه سعدی ، آرمان جوانمردی را که بنیاد اخلاق ایران و گوهر خدایش بوده است ، در آثار خود ( بوستان و گلستان ) زنده نگاهداشته است ، خدمت بزرگی به فرهنگ ایران کرده است . هنگامیکه ادیان سامی ( یهودیت و مسیحیت و اسلام ) و الهیات زرتشتی ، همان بریدگی میتراس ، و تهیگی میان اهورامزدا و اهریمن را ، به میان انسانها میبرند ، و « زیستن با انسانها را نیز ، با دومعیارمتضاد اخلاقی « میسنجند ، و گزند کلی به اخلاق انسانی وارد میسازند و اخلاق ، منحنط ساخته میشود ، این جوانمردان ایرانی بودند که در « رادی » ، ارزشهای فراسوی مذاهب و ادیان را بکار بردند ، و به اخلاق ، اوج انسانی دادند . این جوانمردان بودند که اخلاق را از تنگنای « دین نوری » رها کردند . این جوانمردان بودند که نشان دادند که انسان موعمن و دیندار ، انسان بی اخلاق است .

پایند این اندیشه که « مهمترین کار به « رادی هست ، آنست که « خرد راد ، یا رادی در خرد و دانش » ، شیوه اندیشیدن به همه جانها ، فراسوی اعتقاداتشان و ایمانهایشان به این خدا و آن پیامبر



است. خرد ایرانی، در گوهرش راد، یعنی فراسوی اعتقادات و ایمانها و بستگیهای فکری و ایدئولوژیکیست. خرد، یهودی و عیسوی و مسلمان و کمونیست و کاپیتالیست... نیست، بلکه جوانمرد و راد است. خرد، فرق میان یهودی و عیسوی و مسلمان و کمونیست و کاپیتالیست: ... نمیگذارد. در جان، همه باهم برابرند، و خرد، نگهبان و پرورنده جان و زندگی در همه است. پیامبری، به معنای ادیان سامی، که مرجعیت الهی به او داده میشود، بر پایه مفهوم «رادی دانش و خرد» محالست. از اینرو در هر مزد یشت (اوستا)، نخستین صفت اهورامزدا، رادی نیست، بلکه اهورامزدا میگوید: «یکم، منم سرچشمه دانش و آگاهی، دوم منم بخشنده گله و رمه، سوم، منم توانا». این سه صفت نخستین اهورامزدا، از بیست صفتش هست. او سرچشمه دانش میماند، و خرد خود را در انسانها نمیافشاند و پخش نمیکند، چنانکه از صفت دومش دیده میشود که «بخشنده گله و رمه» هست، نه بخشنده خودش و خرد و دانشش. رادی، افشاندن گوهر خرد و هستی خود است. البته نام «رد و راد»، صفت خدایان فرهنگ ایران، پیش از زرتشت و میتراس بوده است. در واقع، خدایان زمان، «ردان» بوده اند. این خدایان «که خدایان روزهای ماه و سال و گاههای روز» بوده اند، همه «ردان اشون» نامیده میشدند، و «اشون»، در اصل نام ارتافرورد = نای به = وای به بوده است (روایات فرامرز هرمزیار). چنانکه در یسنه هات ۳-۸ (سروش درون) میتوان دید که «خواستار ستایش گاهها، ردان اشونی هستم... خواستار ستایش ازیرین اشون، رد اشونی هستم ۱۲ - خواستار ستایش همه این ردانم که سی و سه ردان اشونی اند.. ۱۹ - به هاونگاه خواستار ستایش رد بزرگوار اشونی ام. خواستار ستایش ردان روز و گاهها و گهنبارها و سالم که ردان اشونی اند..». رد و راد، همان «reed» انگلیسی است که به معنای نی است. این خدایان، چنانکه از واژه «یزشن» نیز میتوان دید، خدایان نی نواز و رامشگر بوده اند. ردی و جوانمردی و دست افشانی با

موسیقی ، پیوند گوهری داشته است و این پیوند در اشعار مولوی بخوبی باقیمانده است .

چنانکه آمد ، مهمترین کارهای « به » در مینوی خرد ۱- رادی و ۲- راستی و ۳- گاهنبار ۴- مراسم هماگ دین ۵- پرستش ایزدان و مهمانی مسافران ( سپنج دادن ) ۶- آروز کردن نیکی برای همه ۷- نیک چشمیست . این اندیشه ها ، به فرهنگ اصیل ایران باز میگردد ، و همه راستای همان « رادی و جوانمردی را در چهره های گوناگون دارند ، و عملا در الهیات زرتشتی با تحریفات و سطحی سازی پذیرفته شده اند ، و در واقع ، برضد آموزه ایست که بربنیاد « ایمان به زرتشت » ساخته اند . راستی که به کاری دومست ، هدیه اردیبهشت است . اردیبهشت که ارتا واهیشث باشد نزد اهل فارس ارتاخوشت و نزد خوارزمیها اردوشت نام داشت . ارتا خوشت ، به معنای « ارتای خوشه » و اردوشت ، به معنای « ارتای خوشه + ارتای نوشونده + ارتای رقص و جشن » است . خوشه و خرمن ، چهره دیگر اینار و جشن است . راستی ، افشاندن گوهر خود است . از این رو نیز پس از روز بهمن ، روز اردیبهشت است . در الهیات زرتشتی : نخستین امشاسپندی که اهورمزدا را آفریننده همه امشاسپندان میشناسد و بدان اعتراف میکند ( و این بزرگترین راستی است ) اردیبهشت است . اهورامزدا خود را با سایر امشاسپندان باهم میآفریند و این شناخت را که چه نیروئی همه ما هارا باهم آفریده است ، به ارتا واهیشث نسبت داده میشود . برابری راستی با رادی ( که خود افشانی باشد ) در هزوارش رادکا raadakaa مانده است که به معنای « راست » است .

البته ، راستی در فرهنگ ایران ، این روند « خود آفرینی و خود زائی » است که خواداتا نامیده میشد . این اندیشه خود آفرینی و خود زائی از سوی موبدان زرتشتی ، برای ایجاد امتیازات خانوادگی و طیفاتی و « گذر ناپذیر ساختن طبقات » که برضد اندیشه زرتشت و فرهنگ ایران بود ، این اصطلاح به معنای « ازدواج با نزدیکان » گرفتند . خود آفرینی که معنای استقلال و

آزادی داشت ، تبدیل به ازدواج خواهر با برادر و همانند آن گردید و این را عملی مقدس شمردند . مثلا در همین مینوی خرد ، مهمترین کاربه را راستی و ازدواج با نزدیکان می‌شمارند . مفهوم راستی که روند خود آفرینی است ، به ازدواج با نزدیکان برای ساختن طبقه موبدان و خانواده شاهی ... جعل شد و بزرگترین گزند به سیاست و روحانیت زده شد . سومین کار « به » ، گرفتن جشن گاهنبارها و شرکت در این جشن هاست . شش گاهنبار ، شش آتشیست که از آن ، شش بخش آفرینش ، پیدایش می یابند و اصل فوران این شش بخش آفرینش هستند . آئین جشن گاهنبار هارا « رد پساگ » rad passaag می‌نامند . ریشه پساگ که پسانتن باشد ، و همان واژه افشاندن ( pashonitan+ در پهلوی afshatan است ) میباشد ، در هزوارش به معنای افشاندن است ( برهان قاطع + یونکر ) .

پس آئین گاهنبار ، آئین افشاندن و رادی بوده است . در جشن های گاهنبار ، بخشی از ملك خود را به مردم هدیه میدادند . چنانکه در داستانی که از انوشیروان در روایات هرمزیا مانده است میتوان این رسم را باز شناخت . خدایان در این گاهنبارها خود را میافشاندند تا بخشی از آفرینش پدید آید .

« به کاری ، چهارم اجرای مراسم « هماگ دین » در سه روز پس از مرگست . این در فرهنگ ایران ، آمیزش همان چهارپرسیمرغ که چهار بخش سیمرغ باشد با سیمرغست که گرفتن جشن عروسی و وصال با سیمرغ شمرده میشده است . اصطلاح پل « جینواد » ، بیان همین مطلبست که تحریف و مسخ ساخته شده است . جین + واد که همان « کین + واد » باشد ، چیزی جز « زهدان واد نیست که زهدان عشق باشد . کین ، واژه ایست مانند قین و غیم .

کارپنجم « به » ، مهمانی مسافران و بیگانگان کردنست که همان سپنج دادن میباشد و داستان لنبك آبکش و بهرام در شاهنامه ، بهترین ویژگی این خدا را نشان میدهد .

سپنج دادن ، همانگونه که از واژه سپنج ( سه + فنج = پنج = خوشه و تخم ) دیده میشود ، و همان واژه « سپنتا » است ، به معنای گسترش یافتن خدا ( فراروئیدن ) ست . کار به که جشن برپا کردن برای بیگانه و آواره باشد ، برترین عمل مقدس است . کار به ششم ، نیکی آرزو کردن برای هرکسی است که همان شعار « خوش زی و خوش باش » میباشد . وبالاخره کردار « به » هفتم ، نیک چشمی است که در متن محدود ساخته میشود و فقط نسبت به نیکان خواسته میشود که یکی از ملحقات موبدانست . البته در ظاهر به معنای آنست که کسی از نیکی که دیگران میکند ، خوشش آید . ولی چشم ، این همانی با خرد دارد . و نیک چشمی در حقیقت آنست که انسان به همه چیز و همه کس ، با بهی و رادی و جوانمردانه بیندیشد . به همه ، با خرد نیک ، بیندیشد .

از برشمردن این هفت کار « به » معنای « به » در نخستین فرهنگ ایران ، روشن میگردد . و اگر دقت شود ، واژه خرد ، به شکل « xirad » نیز نوشته میشود ( ماک کینزی ) که در مقایسه با نوشتار دیگرش که « خره + تاو » هست ( رایشلت ) باید مرکب از دوبخش « xi+rad » باشد . خی و خیه و خواو خیا و خایه ، همان تخم نخستین ، یا خره است . در کردی « خیو » به معنای جن و رب النوع است ، که کنایه از همین اصل است ، و بخش دوم ، « رد » است . و « خرد = خیرد » به معنای « اصل افشاننده » میباشد و به همین علت ، راد ورد را به معنای دانشمند و خردمند بکار میبرده اند .